

کاربست نظریه صلح عادلانه در مورد تحولات افغانستان

سید محمد ساداتی نژاد^۱

چکیده

در این مقاله ضمن بررسی ناکامی‌های دو دهه گذشته در دستیابی به صلح در افغانستان و شکست ماموریت آمریکا در مبارزه با تروریسم و برقراری امنیت و صلح در افغانستان و پیشبرد نظریه صلح لیبرال در افغانستان که در نتیجه حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ القاعده به برج‌های دو قلو صورت گرفت، کاربرت نظریه صلح عادلانه در تبیین این شرائط و آسیب‌شناسی وضعیت گذشته و ارائه راهکار در مورد دستیابی به صلح در آینده در چارچوب نظریه صلح عادلانه مورد بررسی قرار گرفت. بر این اساس، ابتدا مبانی و اصول نظریه صلح عادلانه تشریح و سپس این اصول در ارتباط با تبیین علل ناکامی صلح در افغانستان مورد راستی‌آزمایی قرار گرفت و مشخص گردید که تلاش‌های صورت گرفته در دو دهه گذشته در جهت برقراری صلح در افغانستان به دلیل عدم برخورداری از حداقل معیارهای لازم برای برقراری صلح عادلانه در افغانستان با شکست مواجه گردید و تنها راه پیش‌رو در این کشور برای دستیابی به صلح، کاربرت نظریه صلح عادلانه با عناصری است که مورد احترام از سوی همه قومیت‌ها، اقلیت‌ها، گروه‌ها و مذاهب باشد.

واژگان کلیدی: افغانستان، صلح عادلانه، مبانی و اصول، نظریه، روابط بین‌الملل



مقدمه

گروه ائتلاف به رهبری آمریکا بعد از وقوع حمله به برج‌های دو قلو در آمریکا در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، با دنباله‌روی از الگوی صلح لیبرال به افغانستان حمله کرد. اما بعد از دو دهه، شاهد خروج بی‌نتیجه آمریکا در تابستان سال ۱۴۰۰ از افغانستان و سیطره طالبان بر سرزمین افغانستان بودیم. این واقعیت، موید شکست جدی نظریه صلح لیبرال و بنیان و حامیان آن در افغانستان می‌باشد.

در دو دهه گذشته، انواع خسارت‌های جانی و مالی، مردم افغانستان را که از قبل نیز در جنگ و نزاع داخلی بودند، بیش از پیش ناامید، سرگردان و درمانده کرد و اقوام و قومیت‌های مختلف و مردم بی‌پناه افغانستان امروز، نه تنها هیچ چشم‌اندازی را برای صلح در افغانستان نمی‌بینند بلکه افغانستان، بار دیگر در آستانه یک هرج و مرج داخلی قرار گرفته است.

در این میان، از منظر نویسنده، تنها راه برون‌رفت از این بحران، پیروی از عناصر نظریه صلح عادلانه به عنوان یک نظریه مورد تأیید آموزه‌های اسلامی در روابط بین‌الملل می‌باشد و با خروج آمریکا از افغانستان، امکان پیریزی صلح واقعی و عادلانه در افغانستان، بیش از هر زمان دیگری وجود دارد. یکی از نکات اصلی عدم تحقق صلح عادلانه در افغانستان در دو دهه گذشته، حضور نیروهای آمریکائی و ناتو در افغانستان و خدشه‌دار کردن استقلال این کشور اسلامی و مخدوش کردن یکی از استوانه‌های نظریه صلح عادلانه بود. با خروج آمریکا، راه برای برقراری صلح در افغانستان بیش از پیش برقرار شده و تنها نیازمند آن است که از الگوهای پیشنهادی این نظریه برای استقرار صلح حقیقی و عزت‌مندانه و شرافت‌مندانه در افغانستان دنباله‌روی گردد.

سوال اصلی این مقاله، چگونگی کاربست نظریه صلح عادلانه در مورد تحولات



افغانستان و تبیین علل ناکامی صلح و چشم‌انداز استقرار صلح در افغانستان طبق این نظریه می‌باشد. با توجه به اینکه اولین بار است که نویسنده تلاش نموده تا نظریه صلح عادلانه را برای تبیین یکی از پدیده‌های نظام بین‌الملل بکار بندد، امید است که ضمن موفقیت، در تبیین روند تحولات افغانستان با استفاده از این نظریه، پیش‌زمینه‌ای برای کاربست آن، در سایر پدیده‌های نظام بین‌الملل مانند بحران سوریه، بحران یمن، بحران فلسطین و سایر تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی نیز ایجاد گردد و گامی در جهت تقویت بیشتر این نظریه باشد.

سابقه نظریه صلح عادلانه در روابط بین‌الملل

در سال ۱۹۹۸، گلن استاسن (Glen Stassen) تحقیقی را با عنوان وحدت، رئالیسم و الزام‌آور بودن نظریه صلح عادلانه به رشته نگارش در آورد که بعداً در قالب کتابی به نام صلح عادلانه: ده الگو برای از بین بردن جنگ منتشر شد. (Cahill ۲۰۰۳: ۱۹۵ and Stassen ۱۹۹۸) اکثر ده الگوی برشمرده شده برای رفع جنگ از طریق برقراری صلح عادلانه طبق نگاه واقع‌گرایی کلاسیک بود که می‌تواند برای برقراری صلح بعد از شرایط بعد از جنگ سرد مورد استفاده قرار گیرد. (Stone ۲۰۰۳: ۲۵۵)

این اثر، جدی‌ترین و اولین اثری بود که به بحث صلح عادلانه به عنوان یک الگو و نظریه برای از بین بردن جنگ در مطالعات غربی رشته روابط بین‌الملل اشاره کرد و آن را به شکلی نظری تبیین کرد. نظریه صلح عادلانه غربی، پارادایم جدیدی در میان تئوری سنی جنگ عادلانه (Just War Theory) و صلح‌گرایی (Pacifism) است که با استفاده از باورهای انجیلی و تعهدات سیاسی باز تولید شده است و به دنبال متحد کردن افراد از باورها و عقاید مختلف و فرهنگ‌های مختلف برای از بین بردن جنگ و سایر خشونت‌های دارای انگیزه سیاسی است. (Cahill ۲۰۰۳: ۱۹۵)



ارائه مفهوم صلح عادلانه در رشته روابط بین‌الملل غربی، در دوران جنگ سرد آغاز شد و بعداً صلح عادلانه به عنوان مفهومی برای دستیابی به صلح در شرائط بعد از جنگ سرد مطرح شد. با این وجود، در مورد این مفهوم در میان محققین رشته روابط بین‌الملل در غرب نیز کار مطالعاتی چندانی صورت نگرفته است. در تحقیقی که آقای کارستن استان، استاد حقوق بین‌الملل کیفی و عدالت جهانی دانشگاه لیدنو بلفاست در سال ۲۰۲۰ انجام داد و جزو جدیدترین مطالبی است که در مورد صلح عادلانه در قالب بخشی از پروژه تحقیقاتی یک سازمان هلندی به نام NWO صورت گرفت، اشاره شده که نظریه صلح عادلانه مبتنی بر این پیش‌فرض است که صلح، ساختنی است و یک امر طبیعی و وضع عادی نیست. (Stahn ۲۰۲۰: ۲)

استان می‌گوید عمده تحقیقات مربوط به صلح عادلانه از منظر غربی به این کتاب‌های ذیل بر می‌گردد که تعدادشان در حد انگشتان دست است.

۱- کتاب پیر الن (Pierre Allan) و الکسیس کلر (Alexis Keller) در سال ۲۰۰۸ تحت

عنوان صلح عادلانه چیست؟

۲- کتاب فیکسدال (Fixdahl (n۳)) و دانیلفیلپوت (Daniel Philpott) با عنوان

عدالت و صلح عادلانه: یک امر اخلاقی مربوط به آشتی سیاسی که در سال ۲۰۱۲ منتشر شده است.

۳- کتاب سسیل فابر (Cecile Fabre) با عنوان صلح جهان وطنی که در سال ۲۰۱۶

منتشر شد،

۴- کتاب کارین آگستام (Karin Aggestam) و آنیکا بچوکدال (Annika Bjorkdhal) با

عنوان درآمدی بر صلح عادلانه و پایدار که در سال ۲۰۱۳ منتشر شد،

۵- کتاب آندرس پرسون (Andres Persson) با عنوان اتحادیه اروپا و منازعه ۱۹۷۱-۲۰۱۳

فلسطین و اسرائیل: در تعقیب صلح عادلانه که در سال ۲۰۱۵ منتشر شد



۶- کتاب یاکوف بار سیمون توف (Yaacov Bar-Siman-Tav) با عنوان عدالت و صلح در منازعه فلسطین و اسرائیل که در سال ۲۰۱۴ منتشر شد، خلاصه می‌شود. (Stahn ۲۰۲۰: ۲)

استان می‌گوید مفهوم صلح عادلانه هنوز هم در مطالعات غربی در رشته روابط بین‌الملل از یک سنت فکری و اندیشه‌ای وسیع برخوردار نیست و به درستی تبیین نشده است. اینکه دقیقاً عناصر صلح عادلانه چه عناصری است. آیا صلح عادلانه، یک صلح است که با رضایت ایجاد شده است؟ آیا صلحی است که حقوق را تصدیق می‌کند یا صلحی است که مانع خشونت در آینده می‌شود؟ (Stahn ۲۰۲۱: ۲) اینها بخشی از سوالاتی است که در نظریه صلح عادلانه غربی هنوز تبیین نشده و روشن نیست.

استان می‌گوید نظریه صلح عادلانه غربی، تلاش قابل‌تقدیری در جهت به پیش بردن ابتکارات کنشگرانه برگرفته از تعلیمات حضرت مسیح و حس قوی از مریدیت مسیحی (Christian Discipleship) است و هدف، کمک به برقراری صلح و موثر کردن صلح‌سازی عادلانه در شرایط سیاسی سیال است. صلح‌سازی عادلانه، می‌تواند با استفاده از دکترین گناه (Doctrine of Sin) و توجیه اخلاقی قهرآمیز بودن (Coercion) تقویت شود. بحث‌های امروز دانشمندان علوم سیاسی، درباره اقدام اجتماعی موثر در عصر جهانی‌شدن، هم می‌تواند افق و چشم‌اندازی برای ارتقای پذیرش نظریه صلح عادلانه ارائه نماید. (Cahill ۲۰۰۳: ۱۹۵)

در واقع، اندیشه صلح عادلانه در نظریات کسانی چون رینولد نیبور (Reinhold Neibuhr)، جان بنت (John Bennett)، کنت تامسون (Kenneth Thom'son)، روگر سین (Roger Shinn) و دیگران که نماینده نگاه واقع‌گرای مسیحی (Christian Realism) بودند، مطرح گردید و بعداً این نظریات الگویی برای رویکرد پروتستانی به سیاست



بین‌الملل در طول سال‌های جنگ سرد شد. انتقاد لیبرال‌ها از رویکرد واقع‌گرایان نیز ریشه در سیاست در محافل داخلی کلیساها و همچنین در میان محافل لیبرالی و اندیشکده‌های مختلف وابسته به سازمان‌های بین‌المللی داشت که موجب تضعیف موقعیت واقع‌گرایان در مراکز و اندیشکده‌های پروتستانی در حوزه روابط بین‌الملل شد. (Stone ۲۰۰۳: ۲۵۵)

نظریه صلح عادلانه برگرفته از آموزه‌های اسلامی

فقه‌های شیعه و آموزه‌های اسلامی و قرآنی، عدالت و صلح را با هم مرتبط دانسته و صلح بدون عدالت را ناپایدار و ناکافی می‌شمارند. در این نگرش توحیدی، انبیای الهی با هدف برقراری عدالت و صلح مبعوث شده‌اند. صلح بدون عدالت، خاستگاهی مادی‌گرایانه دارد و صلح عادلانه، وضعیت متعادل است که در آن همه مردم از حقوق حقه خود بهره‌مند می‌شوند. (میرمحمدی ۱۳۹۰: ۱۲۶ و Saed p ۳۰) صلح عادلانه را می‌توان نسخه‌ای از صلح اسلامی تلقی کرد که همه جامعه بشریت را خطاب قرار می‌دهد. (میرمحمدی ۱۳۹۰: ۱۲۶ و Saed P ۳۰)

در قرآن، صلح در سه سطح مطرح شده و در هر سه سطح نیز بر عدالت تأکید شده است. سطح اول، صلح میان کشورهای اسلامی و امت اسلامی است. بر اساس آیه ۹ و ۱۰ سوره حجرات اشاره شده که ان طائفان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله فان فاءت فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا ان الله یحب المقسطین. انما المومنون اخوه فاصلحوا بین اخویکم. سطح دوم از صلح، صلح میان کشورهای دارای ادیان توحیدی است. در این خصوص در آیه ۶۴ سوره آل عمران آمده است قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبدوا الا الله و لا نشکر به شیئا و لا یتخذ



بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدو بانا مسلمون که کلمه سواء در دورن خود معنای عدالت و دادگری را نیز دارد. سطح سوم از صلح به صلح میان همه کشورها اعم از کشورهای مسلمان، کشورهای دارای ادیان توحیدی و کشورهای دیگر غیر آنها بر می‌گردد که به نظر آیت الله جوادی آملی از آن تعبیر به صلح میان جوامع بشری می‌شود. در این خصوص خداوند در آیه ۶۱ سوره انفال می‌فرماید و ان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله انه هو السميع العليم. این آیه اشاره به جنگ بدر دارد و گرچه این جنگ منجر به صلح نشد ولی خداوند برای آرامش دل مومنین این آیه را نازل کرد. همچنین در آیه ۸ سوره ممتحنه آمده است لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلواکم فی الدین ولم یخرجواکم من ديارکم ان تبرهوا و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین. بنابراین مشاهده می‌شود که اسلام در هر سه سطح قائل به صلح بر اساس عدالت می‌باشد. می‌توان آیه ۸ سوره مائده را به عنوان یک قاعده کلی اسلامی برای صلح عادلانه در نظر گرفت زیرا در این آیه خداوند می‌فرماید یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالله، شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنئان قوم علی الا تعدلوا، اعدلوا هو اقرب للتقوی. (ساداتی نژاد، شفقتنا ۱۳۹۶)

متون فقهی و نظرات فقها، یک منبع عظیمی در اختیار محققین و اندیشمندان حوزه روابط بین‌الملل اسلامی برای نظریه‌پردازی در حوزه صلح عادلانه قرار داده است. نویسندگان معتقد به این پیش‌فرض است که توسعه فقه روابط بین‌الملل و استخراج نگاه فقهی به حوزه روابط بین‌الملل، دارای تاثیر فراوان بر نظریه‌پردازی در حوزه روابط بین‌الملل از منظر اسلامی دارد. از نظر فقهاء در دوره‌های مختلف، عدالت یک مبنا برای صلح محسوب می‌گردد. بررسی آثار فقها نشان می‌دهد که تا قبل از دوره انقلاب اسلامی به دلیل عدم ضرورت، فقهای شیعه مطلب چندانی در خصوص صلح در روابط بین‌الملل اشاره نکرده‌اند. گرچه این فقها در خصوص جهاد و انواع آن و آداب آن بحث‌های زیادی دارند اما در مورد صلح، تنها به بیان



هدنه یا آتش بس اکتفا کرده و بحث آنچنانی در این خصوص ندارند. بعنوان مثال شیخ در المبسوط به مهاده با کفار اشاره و به آیه ان جنحوا للسلم فاجنح لها استدلال می‌کند و مهاده را به معنای ترک جنگ می‌داند. شیخ در المبسوط فصلی را به مهاده اختصاص می‌دهد و می‌گوید مهاده فقط به اذن امام، جائز است و در جایی است که برای مسلمین ضرر نداشته باشد. یا محقق حلی از دیگر فقها، اشاره دارد که در زمان صلح، فروش اسلحه به کفار حرام است، همانطور که فروش اسلحه به کفار در زمان جنگ نیز حرام است ولی تجارت اقلام نظامی غیر از اسلحه، مانند لباس نظامی، زره و غیره در زمان جنگ حرام است ولی در زمان جنگ مکروه است. محقق، مهاده را آتش بس یا ترک جنگ می‌داند و می‌گوید اگر مسلمین در جنگ برتری نسبت به دشمن داشته باشند، مهاده جایز نیست. مهاده در صورتی جائز است که متضمن مصلحت برای مسلمین باشد، تعداد مسلمین برای مقاومت کم باشد، یا برای این باشد که پشتیبانی برسد و یا اگر امید به آن باشد که کفار بعد از مدتی اسلام بیاورند. او معتقد است مهاده باید به اذن امام و یا نائب امام باشد. آخوند خراسانی و شیخ فضل‌الله از فقهای دوره مشروطه نیز بحث زیادی در زمینه صلح ندارند و تنها به بحث مهاده پرداخته‌اند. (ساداتی نژاد، شفقنا ۱۳۹۶)

اما در دوره انقلاب اسلامی با توجه به ضرورت حکمرانی، امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای به تفصیل در مورد صلح مورد نظر اسلام سخن رانده و صحبت کرده‌اند. امام خمینی معتقد است اسلام دین صلح است و جنگ به اسلام مربوط نیست. او مفهوم صلح شرافتمندانه را مطرح می‌کند و می‌گوید از نظر اسلام، همه عالم باید در صلح و صفا باشد. جنگ، ناشی از بی‌عدالتی است و اگر عدالت و انسانیت در همه جا بود، جنگ نمی‌شد. آیت‌الله خامنه‌ای هم به بحث صلح عادلانه اشاره دارد. او پیش قدمی مسلمین را در صلح هدنه اگر مایه خواری، بی‌عزت و کسر شوکت مسلمین باشد، جائز نمی‌داند. ایشان هدنه در زمان غیبت با اذن ولی فقیه را جائز



می‌داند. او می‌گوید جواز هدنه به آن است که فی الجمله مصلحت داشته باشد. ایشان مصالحه با دشمن جنگی را همیشه و تحت هر شرایطی جایز نمی‌داند و جواز آن را مشروط به پدید آمدن شرائط و اوضاعی می‌داند که از آن تعبیر به مصلحت می‌کند. آیت‌الله خامنه‌ای، البته تشخیص مصالح جامعه را بر عهده امام جامعه می‌داند و می‌گوید تن دادن به صلح، آن است که در هر مقطع، صلح مهم‌تر از عملیات جهادی باشد و در این هنگام صلح واجب است. ایشان تجاوزطلبی را نفی می‌کند و صلح همراه با عدالت را تایید و می‌گوید عدالت از صلح کم اهمیت‌تر نیست. (ساداتی نژاد، شفقنا ۱۳۹۶)

جستجوی اینترنتی در حوزه مقالات پژوهشی و کتاب‌ها نشان می‌دهد که در خصوص نظریه صلح عادلانه از منظر اسلامی در روابط بین‌الملل نیز همانند غرب، کار پژوهشی و مطالعاتی زیادی صورت نگرفته است. یکی از مراکزی که در این زمینه فعالیت دارد و چندین کتاب نیز در این زمینه منتشر کرده است، مجمع جهانی صلح اسلامی است. این مجمع، همایش ائتلاف نخبگان علیه تروریسم برای صلح عادلانه را در سال ۱۳۹۴ برگزار کرد. کتاب ائتلاف جهانی علیه تروریسم برای صلح عادلانه در سال ۱۳۹۰ به عنوان خروجی کنفرانس منتشر شد. همچنین در سال ۱۳۹۷ اولین کنفرانس صلح پژوهی برگزار شد که نتایج آن با عنوان عدالت و صلح توسط مریم بهبودی منتشر شده و در سایت سیویکا قابل دسترسی است^۱. مجمع جهانی صلح اسلامی همچنین کتابی را از بنگاش ظفر در سال ۱۳۹۲ با عنوان دیپلماسی صلح عادلانه در سیره پیامبر اعظم (ص) با ترجمه اکبر بتوئی منتشر کرد.

خانم معصومه سادات میر محمدی نیز مقاله‌ای با عنوان مقایسه صلح پایدار در اندیشه انسان محور کانت و صلح عادلانه در اندیشه متفکران شیعی را در سال ۱۳۹۰ به نگارش درآورده است. پیمان نمایان و محمد سهراب بیگ در سال ۱۳۹۰ مقاله‌ای با

1 <https://en.civilica.com/doc/966028/>



عنوان مبارزه با تروریسم راهبردی موثر در تحقق صلح عادلانه جهانی به سفارش مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری نوشته‌اند. از مقاله‌های اخیر نوشته شده در این حوزه نیز می‌توان به مقاله علی صادقی و زهرا هادیان با عنوان بحران ژئوپولیتیک یمن نمونه‌ای از ناکارآمدی نظام بین‌الملل در برقراری صلح عادلانه و حفظ کرامت انسانی اشاره کرد که در سال ۱۳۹۸ نوشته شده است. مقاله دیگر از مهدی جعفری پناه و محمد علی میرعلی در سال ۱۳۹۹ در فصلنامه علمی پژوهشی سیاست متعالیه (سال ۸، شماره ۲۹) با عنوان نقش خودسازی در تحقق صلح عادلانه با تأکید بر بیابیه گام دوم انقلاب می‌باشد.

بنابراین مشاهده می‌شود که کار پژوهشی و علمی چندان در جهت تبیین و کاربری این نظریه صورت نگرفته است و مقاله حاضر می‌تواند در صورت موفقیت به یکی از مقالات پیشرو در حوزه تبیین‌گری و کاربری عملی این نظریه تبدیل گردد. نگارنده در چند سال اخیر، در چندین نشست از سوی جمعیت ندای صلح در این زمینه مشارکت و تلاش نموده تا این بحث را بیشتر تبیین نماید. از جمله نشست مورخ ۱۰ مرداد جمعیت ندای صلح با عنوان نسبت انقلاب اسلامی با نظریه صلح عادلانه، نشست ۲۶ تیر ۱۴۰۰ جمعیت با عنوان کاربری نظریه صلح عادلانه در خصوص تحولات افغانستان، نشست صلح عادلانه و شرف‌مندان به مثابه یک تئوری روابط بین‌الملل اسلامی در سال ۱۳۹۶ در مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه (ساداتی نژاد، ۱۳۹۶) اخیراً نشست صلح عادلانه با حضور مشترک نویسنده و دکتر محمد سیروزی، استاد دانشگاه رادن فتح اندونزی که در تاریخ ۳۰ شهریور ۱۴۰۰ برگزار شد.

علاوه بر این نشست‌ها، مقالات متعددی نیز شامل نسبت صلح عادلانه با مکتب شهید سلیمانی و جبهه مقاومت در فصلنامه دانش سیاسی (سال دوم، شماره ششم، زمستان ۱۳۹۹)، چالش‌ها و راهکارهای دستیابی به صلح عادلانه در جهان امروز



(فصلنامه صلح پژوهی اسلامی، دوره ۱، شماره ۳، ۱۳۹۹)، بررسی نقش ائتلاف دینی و فرهنگی رهبران دینی برای صلح‌سازی در روابط بین‌الملل در فصلنامه صلح پژوهی اسلامی (دوره ۱ شماره ۲، ۱۳۹۹)، بررسی نظریه صلح انسانی در روابط بین‌الملل با تکیه بر نگاه فلسفی- فقهی امام خمینی (دوره ۱، شماره ۱، ۱۳۹۹)، مقاله صلح و حقوق بشر در منظومه فقهی امام خمینی (فصلنامه صلح پژوهی اسلامی، دوره ۱، شماره ۳، ۱۳۹۹) و مقاله نسبت صلح عادلانه با جهاد و جنگ در اسلام که در شماره ۴ فصلنامه صلح پژوهی اسلامی در زمستان ۱۳۹۹ توسط نگارنده منتشر شد که تلاش‌هایی در جهت تبیین بیشتر نظریه صلح عادلانه در روابط بین‌الملل بوده است.

مروری بر عناصر نظریه صلح عادلانه

یکی از بنیانی‌ترین مبانی نظریه صلح عادلانه، موضوع حقوق بشر است. اصولاً باید گفت بسیاری از ارزش‌های مورد نظرنظریه صلح عادلانه در قالب مفهوم حقوق‌بشر قابل پیاده شدن و پیگیری است و عدالت به عنوان محوری‌ترین عنصر نظریه صلح عادلانه، خود یک حق بشری است. خود صلح نیز به عنوان یک حق بشری در نظر گرفته می‌شود و همه انسان‌ها حق دارند تا از صلح برخوردار باشند و در جامعه‌ای بدون از خشونت، بدون از جنگ و نزاع و درگیری زندگی کنند و ضمن برخورداری از عزت و شرافت و کرامت از تمام عناصر لازم برای زندگی سعادت‌مند و رفاه‌مند برخوردار باشند.

بر همین اساس، سایر عناصر نظریه صلح عادلانه نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. از جمله این عناصر، پیوند دین و سیاست و رد سکولاریسم است. گرچه حقوق بشری که غرب، ترویج دهنده آن است مبنای خود را بر سکولاریسم می‌گذارد اما حقوق‌بشر موردنظر در نظریه صلح عادلانه مبنای خود را بر پیوستگی دین و



سیاست می‌گذارد و معتقد است حقوق‌بشر منافاتی با پیوستگی دین و سیاست ندارد. این در حالی است که نظریات غربی در حوزه روابط بین‌الملل مبتنی بر سکولاریسم و عرفی‌گرایی هستند.

بر این اساس، در نظر گرفتن ارزش‌های خدایی و هدفمند که در مسیر خشنودی خداوند باشد، دین‌محور بودن مفهوم صلح در جهت تقویت مفاهیم و ارزش‌های دینی، اخلاق‌محوری بودن صلح و لزوم توجه به ارزش‌های اخلاقی و همخوان بودن مفهوم صلح با مفهوم ولایت در اسلام به معنای در تضاد نبودن آن با ولایت کسانی که ولایت بر دین داران دارند، از جمله عناصر مبنایی نظریه صلح عادلانه می‌باشد. عناصر توجه به دین، خدا، اخلاق، معنویت، محبت نسبت به و اطاعات از کسانی که ولایت خود را از خدا می‌گیرند، منافاتی با حقوق‌بشر ندارد بلکه خود بخشی از حقوق‌بشر بوده و هست. همان‌گونه که مشورت دادن و انتقاد از رویکرد حاکم و امام نیز از حقوق‌بشر است و امامان نیز هیچگاه منتقدین خود را سرکوب نکردند بلکه با مهربانی به سوالات و انتقادهای آنها جواب دادند. هر انسانی حق دارد که خدا پرست باشد، با اخلاق باشد، معنویت داشته باشد و حاکمان و والیان خود را دوست داشته باشد و یا از آنها تبعیت کند و یا حتی آنها را نقد کند.

عدالت‌محوری و ملاک استقرار عدالت، از دیگر عناصری است که طبق نظریه صلح عادلانه باید در طرح صلح در نظر گرفته شود و صلح باید در جهت مقابله با ظلم و بی‌عدالتی باشد. عقلانیت‌محوری به معنای عقل ناب و همه‌جانبه‌نگر نه عقل محاسبه‌گر، نیز از دیگر عناصری است که در ارتباط با پیوستگی دین با سیاست در بحث نظریه صلح عادلانه مطرح می‌گردد. مصلحت‌محوری به معنای در نظر گرفتن مصلحت جامعه و نظام مبتنی بر همه ویژگی‌ها فوق نیز از دیگر محورهای است که باید در نظریه صلح عادلانه در نظر گرفته شود.



در کنار این عناصر مبنایی، اصول مهمی نیز در هرگونه پیشبرد صلح در نظریه صلح عادلانه مورد نظر است که باید رعایت گردد. یکی از این اصول، مقابله با ترویسیم است. اگر قرار است صلح واقعی مستقر گردد، این صلح باید نافی هر گونه ترویسیم بویژه ترویسیم دولتی باشد. در همین راستا، به عنوان نمونه در قضیه فلسطین، اقدام رژیم صهیونیستی در ترور مسئولین مقاومت فلسطینی و حتی شائبه‌ها در مورد ترور یاسر عرفات مسئول سازمان آزادی‌بخش فلسطین خلاف اصول صلح عادلانه بوده و نشان از عدم صداقت در برقراری صلح از سوی مسئولین این رژیم بوده و مورد تأیید نیست. یا در افغانستان، اقدامات در جهت ترور برخی از رهبران افغانی مانند احمد شاه مسعود توسط طالبان تندرو، اقدامی در خلاف عناصر لازم برای تحقق صلح عادلانه می‌باشد.

یکی دیگر از اصول نظریه صلح عادلانه، مقاومت و اتحاد برای تحقق اهداف جامعه دینی و مذهبی و داشتن روحیه امتی و ملتی و پرهیز از تفرقه‌های قومی و مذهبی است. بنابراین هرگونه پیشنهاد صلحی که ناقض وحدت و اتحاد در سطح محلی و کشوری و ملی باشد، در تضاد با صلح عادلانه است. به عنوان نمونه، تلاش‌های صلح صورت گرفته از سوی رژیم صهیونیستی و حامیان آن در قبال مسئله فلسطین، مبتنی بر ایجاد اختلاف و تفرقه میان گروه‌های مختلف فلسطینی و نابود کردن برخی از گروه‌های بدوی فلسطینی است و یا اقدام در افغانستان در جهت ترور و نابودی برخی اقلیت‌ها مانند اقلیت هزاره در تضاد با اصول صلح عادلانه می‌باشد.

مقابله با افراط‌گری و خشونت، یکی دیگر از اصول مورد نظر صلح عادلانه است. در دهه گذشته تحولات سوریه و اعزام مزدوران به این کشور برای ایجاد خشونت و ظهور موج جدیدی از افراط‌گری در قالب جریان‌های موسوم به تکفیری نشان داد که افراط‌گری تا چه اندازه مخرب صلح و امنیت و ثبات منطقه‌ای



و بین‌المللی است و نتیجه‌ای جز خشونت، فقر، ویرانی، قتل و غارت ندارد. همین قضیه در مورد افغانستان نیز صادق بود و حضور نیروهای تندرو و افراطی القاعده مانند بن لادن در این کشور، یکی از علائم نقض عناصر لازم برای استقرار صلح عادلانه در افغانستان بود.

مقابله با سلطه‌گری و سلطه‌پذیری و استکبار یکی دیگر از اصول نظریه صلح عادلانه است. صلحی که متکی بر قدرت خارجی باشد، این صلح، پایدار نیست و دیر یا زود موجب بروز و ظهور موج جدیدی از درگیری و خشونت می‌گردد. تحولات افغانستان و تلاش‌های آمریکا برای ایجاد صلح در افغانستان و همچنین تلاش‌های این کشور در جریان منازعه فلسطین و اسرائیل و تحت سلطه قرار دادن افغانستان و فلسطین، موید آن است که صلح متکی بر پذیرش سلطه قدرت خارجی نتیجه‌ای ندارد و نهایتاً به شکست می‌انجامد. به همین دلیل شاهد بودیم که در افغانستان، بعد از دو دهه تلاش و زحمت، اقدامات از سطح صلح‌سازی (peace Buidling) با یک عقبگرد مواجه گردید و دوباره افغانستان به همان مرحله اولیه ایجاد صلح (peace Making) بازگشت.

استفاده از ظرفیت‌های بسیج مردمی و نیروی بومی و مردمی، یکی دیگر از اصول لازم برای تحقق صلح عادلانه است. استقرار صلح و عدالت، وارداتی و صادراتی نیست و نیاز است تا تمام ظرفیت‌های بومی و مردمی برای تحقق صلح و عدالت بهره‌برداری گردد.

داشتن روحیه شهادت‌طلبی، جهادگری و ایثارگری در جهت استقرار صلح، یکی دیگر از اصول تحقق صلح عادلانه است. بدون گذشت، ایثارگری، تلاش و کوشش متداوم و جهادگونه، امکان دستیابی به صلح و عدالت میسور نمی‌شود. منفعت‌طلبی و راحت‌طلبی برای خود و خانواده و گروه منتسب به خود، در تضاد و تغایر با



دستیابی به صلح عادلانه بود و به جای آن مصلحت‌طلبی و گذشت از منافع خود و گروه منتسب به خود در جهت منافع بالاتر عمومی جایگزین می‌گردد.

عمل‌گرا بودن و متکی بر ظرفیت‌های موجود و در دسترس، یکی دیگر از اصول صلح عادلانه می‌باشد. تکیه بر کمک‌های مالی برخی کشورهای مساعدت دهنده که هیچ تضمینی بر تداوم آن نیست و مشروط به تحمیل شرایط از سوی این کشورها می‌باشد، در تضاد با صلح عادلانه است. طبق نظریه صلح عادلانه، صلح می‌بایستی مبتنی بر ظرفیت‌های موجود و بالفعل و نه وعده و وعیدهای دور از دسترس و خیالی باشد.

یکی دیگر از اصول نظریه صلح عادلانه، ضرورت حفظ شرافت، حفظ عزت و حفظ کرامت یک کشور و ملت است که این امر تنها در پرتو حفظ استقلال همه جانبه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی میسر است. این عنصر در ارتباط با رد سلطه‌پذیری است. صلحی که تحمیلی و همراه با سلطه یک قدرت بر ملتی دیگری یا کشوری دیگر باشد، این صلح، صلحی تحمیلی است و پایدار نخواهد بود و خود زمینه‌ای برای آشوب هرج و مرج و درگیری بیشتر در آینده‌ای نه چندان دور خواهد بود.

چرائی ناموفق بودن نظریه صلح لیبرال در افغانستان و علل ناکامی صلح در افغانستان

مداخله شوروی در افغانستان در دهه ۹۰ و پس از مداخله آمریکا در امور افغانستان و حمله نظامی در سال ۲۰۰۱ به این کشور، عامل اصلی بحران در افغانستان و ناموفق بودن مسیر استقرار صلح در این کشور و ایجاد همزیستی مسالمت‌آمیز بین همه اقوام در این کشور بوده است. حمله آمریکا به افغانستان و دخالت‌های بی‌جای آن نیز، نه تنها صلح را برای افغانستان به ارمغان نیاورد بلکه موجب افزایش خشونت و ناامنی در این کشور شد.



در سال ۲۰۱۱، جنبش جهانی حقوق بشر مستقر در کابل در بیانیه‌ای اعلام داشت پس از شروع مداخله بین‌المللی به رهبری آمریکا (در افغانستان) مردم این کشور در وضع ترس و نامطمئنی عمومی به سر می‌برند، بسیاری از مردم از پیشرفت ناچیز در توسعه اقتصادی و رفاه اجتماعی سرخورده هستند و بسیاری از چالش‌های اساسی به‌ویژه در ساختن نهادهای دموکراتیک و عادلانه که به حقوق مردم احترام بگذارند هنوز بر سر راه قرار دارند. وضعیت امنیتی به طور منظم رو به وخامت است و اقدامات تروریستی و ارباب علیه غیرنظامیان در مناطق مختلف مردم را که هنوز نقض حقوق بشر عمومی و نظام مند، فجایع و سرکوب رژیم طالبان را به روشنی به خاطر دارند می‌ترساند. با وجود این سختی‌ها، مردم افغانستان پیوسته و بدون تزلزل باور خود را به تغییرات پیشرو و دموکراتیک‌سازی و نیز میل نیرومند خود را به عدالت و پایان یافتن معافیت از مجازات در سطح گسترده ابراز کرده‌اند. (جنبش جهانی حقوق بشر ۲۰۱۱) این تحولات مربوط به ۱۰ سال قبل بود، ولی همین وضعیت بعد از گذشت ۲۰ سال از زمان حمله آمریکا به افغانستان در شرایط امروز نیز ادامه دارد.

یکی از چالش‌هایی که بیانیه فوق نیز به آن اشاره کرده، وجود فرهنگ مصالحه به هر قیمتی است. بر این اساس، بیانیه می‌گوید همان طور که لویه جرگه ۱۶ نومبر ۲۰۱۱ در کابل نشان داد، نظر مصالحه به هر قیمتی در افغانستان رایج است. این نگرش همواره ناموفق بوده و پیامدهای وخیمی داشته است. این نگرش نه تنها حقیقت‌یابی بلکه عدالت را نیز کنار می‌گذارد، از تداوم معافیت از مجازات حمایت می‌کند و به نقض بیشتر حقوق بشر منجر می‌گردد. به علاوه، این نگرش پایه‌های صلح پایدار را برپا نمی‌سازد. تجربه اخیر نشان می‌دهد که مصالحه پیش از حقیقت‌یابی و عدالت تنها به اعاده آبرو برای مرتکبان نقض فاحش حقوق بشر می‌انجامد. طرف‌های بین‌المللی باید به مسئولیت‌ها و تعهدهای خود پایبند باشند، به مردم افغانستان



در برخورد آشکار با نقض حقوق بشر در گذشته و حال کمک کنند. مصالحه در خلأ، امکان‌پذیر نیست و قیده‌های ذکر شده در قانون اساسی افغانستان، قوانین ملی و تعهدات بین‌المللی باید مانع مذاکره با جریان‌هایی - مثل طالبان - که متهم به نقض فاحش حقوق بشر هستند و به شدت با حقوق بشر مخالفت می‌نمایند، شود. (جنبش جهانی حقوق بشر ۲۰۱۱)

بنابراین تفسیر جنبش جهانی حقوق بشر از روند صلح‌سازی در افغانستان در ۱۰ سال قبل که هم اکنون نیز معنا دارد، نشان می‌دهد که در روند صلح‌سازی منطبق با الگوی صلح لیبرال، حتی کمترین الزامات یک صلح حقیقی که از نظر ما همان صلح عادلانه است، در نظر گرفته نشده است.

یکی از بخش‌های مهم در نظریه صلح عادلانه، رعایت حقوق بشر است که در زمره آن دسترسی به حق بهره‌مندی از عدالت نکته محوری است. اصولاً خود بهره‌مندی از صلح نیز یک حق از حقوق بشر است. بنابراین در تبیین و کاربست نظریه صلح عادلانه در تجزیه و تحلیل تحولات و پدیده‌های نظام بین‌الملل و نزاع‌ها و خشونت‌ها و درگیری‌های در نقاط مختلف، یکی از مهمترین و محوری‌ترین مسائل برای تحقق صلح، رعایت و ارتقای حقوق بشر به معنای حقیقی آن، به دور از ریاکاری، تبعیض، استاندارد دوگانه اتخاذ کردن و تقسیم بشر به بشر خوب و بشر بد است. بر این اساس، در کاربست این نظریه برای تجزیه و تحلیل علل ناکامی صلح در افغانستان، بحث محوری، موضوع حقوق بشر است.

جنبش جهانی حقوق بشر به عنوان یک جریان مدافع حقوق بشر، در بیانیه^۱ سال ۲۰۱۱ خود که در آستانه کنفرانس بن صادر شد، بحث صلح عادلانه را به عنوان راه حل استقرار صلح در افغانستان اشاره کرد. در آن زمان، این جنبش، ۷ اصل را برای دستیابی به چین صلحی در افغانستان بر شمرد.

۱ این بیانیه در ۱۷ نوامبر سال ۲۰۱۱ از سوی بنیاد آرمانشهر و فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر منتشر شد. کنفرانس بن نیز در ۵ دسامبر ۲۰۱۱ برگزار گردید.



برخی از اصولی که در این اعلامیه به آن اشاره شده عبارت است از لزوم تقویت نهادهای دموکراتیک و به ویژه نظام عدلی و تفکیک واقعی قوا، حمایت از حقوق زنان در قانون و عمل، ایجاد راه کارهای عدالت در گذار و مبارزه با معافیت از مجازات، اجرای کامل تعهدهای حقوق بشری مندرج در اختیارات حمایت بین المللی، احترام به حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم افغانستان، و ارائه الگوی ادامه پذیری برای توسعه، و نهایتاً احترام به حقوق بشر همزمان با پیشبرد امنیت منطقه‌ای و مبارزه با تروریسم بین المللی که همه آنها به عرصه حقوق بشر باز می‌گردد. (جنبش جهانی حقوق بشر: ۲۰۱۱)

بررسی روندی که در طول بیست سال گذشته بر اساس نظریه صلح‌سازی لیبرال در افغانستان دنبال شد، چالش‌های ذیل را مورد شناسائی قرار می‌دهد. عدم موفقیت سازمان ملل بدلیل در حاشیه قرار گرفتن و عدم توان انجام رسالت خود در قبال صلح‌سازی در افغانستان: متأسفانه از ابتدا به جای قائل شدن به یک نقش محوری برای سازمان ملل، آمریکا در راستای منافع خود و با تشکیل یک ائتلاف به افغانستان حمله کرد و در طول دو دهه گذشته نیز سازمان ملل هیچگاه نقش محوری در روند صلح‌سازی در افغانستان نداشت. در نتیجه علیرغم همه تلاش‌ها، روند صلح‌سازی در افغانستان بعد از دو دهه، مجدداً از مرحله Peace Buildin به مرحله اولیه Peace making بازگشت.

انحراف از روند حقیقی صلح‌سازی و ناکارآمد بودن سازمان ناظر و میانجی و بی‌طرف در امور صلح‌سازی یعنی ناتو که در واقع به دنبال منافع سازمانی خود بود. سازمان ناتو یک سازمان نظامی است که به دنبال تأمین اهداف اعضای آن می‌باشد و لذا ورود این سازمان به عرصه تحولات افغانستان از همان ابتدا در راستای اهداف کشورهای اروپائی و آمریکا بود. این سازمان بارها مرتکب نقض حقوق بشر مردم



افغانستان شد. گزارش‌های متعدد در طول این سال‌ها در حمله به کاروان‌های عروسی که موجب کشته شدن زنان و مردان و کودکان بی‌گناه شد، تنها گوشه‌ای از جنایات سازمانی است که قرار بود، خود ضامن ارتقاء صلح و امنیت و حقوق بشر در افغانستان باشد.

مدیریت ناعادلانه جهانی که نتیجه آن حمله به افغانستان بود. بررسی سابقه تاریخی و علل حمله به افغانستان این حقیقت را روشن می‌کند که این مسیر، از ابتدا اشتباه بود. حتی بر فرص اینکه بن لادن تنها عامل و طراح حمله به برج‌های دو قلو در آمریکا بود، این مسئله، علت مشروعی برای حمله به افغانستان نبود. دولت بوش در راستای منافع آمریکا و به بهانه مقابله با تروریسم به افغانستان حمله کرد ولی نتیجه نه صلح و توسعه‌ای برای افغانستان به همراه آورد و نه موجب ریشه کنی تروریسم در افغانستان و منطقه شد بلکه موجب شکل‌گیری داعش و به آتش کشیده شده عراق و سوریه شد.

رنج بردن از نبود یک فرهنگ صلح و عدالت در افغانستان، منطقه و جهان: یکی دیگر از مولفه‌های مورد نیاز صلح عادلانه که در روند صلح‌سازی در افغانستان وجود نداشت و در نظر گرفته نشد و برنامه خاصی نیز برای پیشبرد آن دنبال نشد، ایجاد یک فرهنگ صلح و عدالت و ملت‌سازی در افغانستان بود. دولت تشکیل شده بعد از حمله آمریکا به افغانستان به جای تمرکز بر عناصر اصلی تحقق صلح عادلانه، فکر می‌کرد با صرف اتکا به آمریکا و حضور نیروهای ائتلاف، صلح و دولت مستقر برای همیشه در افغانستان وجود خواهد داشت. ولی بر خلاف آن شاهد بودیم که هنوز نیروهای آمریکا از افغانستان خارج نشده، دولت مرکزی در کابل سقوط کرد.

گسترش پدیده‌های ناقض صلح مانند تروریسم، افراط‌گرایی و خشونت‌گرایی: یکی دیگر از عناصر عدم تحقق صلح در افغانستان، تداوم تروریسم، افراط‌گری



و خشونت در افغانستان بود. نیروهای آمریکائی و سایر نیروهای خارجی حاضر در افغانستان نیز حقیقتاً به دنبال ریشه‌کنی افراطی‌گری و تروریسم در افغانستان نبودند. ریاکاری و دوگانه عمل کردن این نیروها در افغانستان و ارتباط‌گیری همزمان با نیروهای طالبان در طول این دو دهه در راستای پیشبرد اهداف و منافع خود و از طرفی تسامح در برابر حضور برخی نیروهای مزدور و تروریسم که در راستای اهداف این نیروها بود، موجب شد که تروریسم در افغانستان همچنان ادامه پیدا کند و زمینه برای تحقق صلح حقیقی در افغانستان فراهم نشود.

منحرف‌شدن توجهات جهانی و منطقه‌ای به سمت داعش و تحولات منطقه در عراق و سوریه و سایر تحولات در یمن و دیگر کشورهای عربی بعد از بهار عربی؛ با ایجاد بهار عربی و وقوع انقلاب در تعدادی از کشورهای عربی و پس از آن تلاش سرویس‌های غربی به همراه متحدین منطقه‌ای آنها برای سوء استفاده از فرصت و ضربه‌زدن به جبهه مقاومت در عراق و سوریه و تقویت داعش و راه اندازی خلافت اسلامی در عراق و شامات، توجهات جامعه جهانی نیز به تحولات در این کشورها و همچنین تحولات حمله عربستان و نیروهای ائتلاف به یمن سوق داده شد و کم‌کم افغانستان از کانون توجه آمریکا و غرب خارج شد و آمریکا مجبور شد بواسطه هزینه‌های زیادی که در سوریه متحمل شد که به قول ترامپ بیش از ۷ تریلیون دلار بوده است، تصمیم به خروج از افغانستان بگیرد. البته این خروج می‌تواند در راستای برخی از سیاست‌های جدید منطقه‌ای آمریکا و فشار به همسایگان افغانستان نیز ارزیابی گردد که تأییدیه دیگری بر عدم صداقت آمریکا به عنوان یک میانجی صادق در جهت تحقق صلح در افغانستان است.

عدم رعایت حقوق بشر شامل حق کرامت انسانی و حق بهره‌مندی از صلح عادلانه، با ذلیل‌کردن مردم و نقض استقلال افغانستان؛ گزارش‌هایی مانند کشتن مردم توسط سربازان استرالیائی از روی تفریح، حمله به کاروان‌های عروسی و غیره و پاسخگو نبودن



در قبال این نقض‌های جدی حقوق بشر که مصداق جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت بود، تنها چند نمونه از جنایات بر ملا شده نیروهای ائتلاف در افغانستان است که از عدم رعایت حق کرامت انسانی و حقوق بشر در این روند صلح‌سازی حکایت داشت. همین مسئله موجب ناامیدی مردم افغانستان و عدم همکاری با گروه حاکم برای استقرار صلح در افغانستان شد.

توسعه‌نیافتگی نظام حقوق جهانی برای پاسخگو کردن ناقضین حقوق بشر در افغانستان؛ نیز یکی دیگر از عناصر مخل استقرار صلح عادلانه در افغانستان بود. متأسفانه نه شورای حقوق بشر سازمان ملل و نه سایر بخش‌های مربوطه مکانیسم حقوق بشر و همچنین سایر مراجع بین‌المللی، هیچ اقدام قابل توجهی را در جهت مسئولیت‌پذیری و پاسخگو کردن نیروهای ائتلاف در برابر موارد نقض حقوق بشر مردم افغانستان صورت ندادند. این امر ناشی از نفوذ قدرت‌های مداخله‌کننده در افغانستان دارد و توسعه‌نیافتگی نظام حقوق جهانی را برجسته کرد. این بی‌تفاوتی جامعه بین‌المللی نیز عامل دیگری در دل‌سرد کردن مردم افغانستان و آسیب‌زدن به اعتماد آنها به جامعه بین‌المللی در جهت استقرار صلح در افغانستان داشت.

دخالت قدرت‌های هژمون جهانی و منطقه‌ای و سیاست‌های ظالمانه آنها؛ وجود قدرت‌های هژمون بین‌المللی و منطقه‌ای و دخالت‌های آنها در امور کشورها یکی از عوامل مهم تداوم جنگ و ناامنی و تروریسم و خشونت در مناطق مختلف و کشورها است. این کشورها که صرفاً در جهت اهداف و منافع سیاسی خود حرکت می‌کنند، به دنبال استقرار صلح حقیقی و عادلانه در کشورها نیستند بلکه اگر کشوری ناقض حقوق بشر باشد ولی در جهت منافع آنها حرکت کند، سکوت اختیار کرده و از آن حمایت می‌کنند ولی برعکس از کشورهای مستقل مبتنی بر رای مردم در صورتی که در جهت منافع آنها حرکت نکنند، با انواع سیاست‌های ظالمانه و غیرقانونی از اعمال اقدامات قهرآمیز یکجانبه گرفته تا وارد کردن فشار حداکثری همه‌جانبه و تحمیل



جنگ و اعزام مزدور خارجی و حمایت از گروه‌های افراطی و تروریستی سعی در سرنگونی آنها و یا محدود و منزوی کردن آنها در جامعه بین‌المللی دارند.

ترویج صلح لیبرال و عدم توجه به فرهنگ و مذهب بومی در افغانستان و عدم پیوستگی دین و سیاست؛ این مسئله یکی از علل اساسی شکست طرح صلح تحمیلی از سوی آمریکا به افغانستان بود. تلاش ۲۰ ساله در جهت ترویج سنت‌های لیبرالی در حکومت‌داری در افغانستان و ترویج فرهنگ سکولار و لیبرال در جامعه افغانستان بدون توجه به عامل دین و دیندار بودن مردم و لزوم مبتنی بودن طرح صلح و حکومت‌داری در این کشور بر پیوستگی دین و سیاست، از عوامل اساسی شکست و ناکامی طرح صلح در افغانستان بود.

راهکار تحقق صلح با معیار صلح عادلانه

با توجه به نکات فوق و شناسائی چالش‌ها و علل ناکامی صلح حقیقی در افغانستان، اکنون راهکار تحقق صلح عادلانه در افغانستان با توجه به عناصر نظریه صلح عادلانه به شرح زیر اشاره می‌گردد:

۱- اهمیت نقش محوری سازمان ملل بدون سلطه و فشار قدرت‌ها در جهت میانجی‌گری صادقانه بین گروه‌های مخلف افغانی در جهت استقرار صلح؛ این مسئله یکی از الزامات اولیه استقرار صلح عادلانه در افغانستان است. در شرایط فعلی تنها نهادی که دارای صلاحیت برای میانجی‌گری در جهت استقرار صلح در افغانستان است، سازمان ملل است. این سازمان می‌بایستی با همکاری کشورهای همسایه افغانستان و سایر کشورهای ذی نفع در ارتباط با افغانستان، با نشان دادن همه گروه‌های افغانی در سر میز استقرار صلح در افغانستان، تلاش نماید تا تمام عناصر لازم برای استقرار صلح را در همکاری با خود گروه‌های افغانی نهایی نماید.



۲- همکاری همه طرف‌ها و قدرت‌ها و کشورها در راستای تضمین دسترسی به صلح عادلانه: طبیعی است که برای استقرار صلح عادلانه در افغانستان، نیاز است تا تمامی قدرت‌های و کشورهای ذی نفع و مرتبط با افغانستان نیز در روند صلح‌سازی در این کشور، همکاری داشته باشند. همکاری این کشورها و دخالت دادن آنها در کمک به استقرار صلح با توجه به نفوذ این کشورها و نوع ارتباط و تعاملی که با گروه‌های مختلف افغانستانی دارند، ضامن دستیابی به صلح عادلانه در افغانستان است.

۳- تلاش در جهت برقراری عدالت در همه افغانستان و برای همه اقوام و قومیت‌ها و مذاهب: یکی از مسائل مهم در استقرار صلح در افغانستان، رعایت عدالت درباره همه اقوام و گروه‌های افغانی است. تنها در صورتی صلح در افغانستان مستقر می‌شود که نماینده همه گروه‌ها و اقوام و مذاهب افغانی در روند سیاسی دخالت داده شوند و سیستم و نظام سیاسی شکل گرفته با مشورت و همکاری همه تدوین و تصویب گردد. به هر اندازه که از این اصل فاصله گرفته شود به همان اندازه نیز از استقرار صلح عادلانه و حقیقی در افغانستان فاصله گرفته خواهد شد. اخیراً طالبان نیز همین اشتباه را مرتکب شد و در فهرستی که برای کابینه مورد نظر خود در مورد افغانستان ارائه کرد هیچ نماینده از برخی از اقوام و مذاهب و مانند هزاره‌ها وجود نداشت.

۴- استفاده از دیپلماسی مبتنی بر صلح عادلانه با حضور میانجی‌گران صالح و عادل: برای استقرار صلح عادلانه نیاز است تا دیپلماسی اتخاذ شده برای دستیابی به صلح نیز مبتنی بر عناصر صلح عادلانه باشد. استفاده از قدرت و تبعیض و دوگانگی و ریاکاری در دیپلماسی، نافی عناصر لازم برای دستیابی به صلح عادلانه است. چه نماینده‌ای که دبیر کل سازمان ملل متحد برای کمک به استقرار صلح در افغانستان تعیین می‌نماید و چه نمایندگانی که کشورهای مختلف برای کمک به پیشبرد دیپلماسی برای صلح در افغانستان منصوب می‌کنند، همه باید عناصر مورد نظر یک صلح



عادلانه را در مشورت‌ها، رایزنی‌ها و مذاکرات موردنظر قرار دهند و گرنه بدون شک هرگونه صلحی نیز که در افغانستان ایجاد شود، صلح پایدار نخواهد بود.

۵- تلاش در جهت فرهنگ‌سازی و دیپلماسی عمومی در جهت استقرار صلح عادلانه در افغانستان: همزمان با مشورت‌ها و مذاکراتی که در سطح سیاسی در زمینه استقرار صلح در افغانستان در جریان است، نیاز است تا نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای ذی‌نفع و همچنین همه نهادها و موسسات ملی و محلی در افغانستان در جهت ترویج فرهنگ صلح در افغانستان تلاش نمایند. تبیین منافع صلح، عناصر لازم برای استقرار صلح و اهمیت آن، از جمله مسائلی است که می‌تواند به روند سیاسی در دستیابی به صلح در افغانستان نیز کمک نماید.

۶- نقش مراکز پژوهشی برای کمک به چگونگی دستیابی به صلح عادلانه در افغانستان: در کنار روند سیاسی برای دستیابی به صلح، ضروری است تا مراکز علمی و آکادمیک و دانشگاهی و موسسات پژوهشی و اندیشکده‌ها نیز در جهت شناسائی چالش‌های برقراری صلح در افغانستان، چگونگی رفع این چالش‌ها، ویژگی‌های خاص تاریخی، اجتماعی و فرهنگی در افغانستان برای استقرار صلح بومی متناسب با شرایط این کشور، نقاط قوت و ضعف و فرصت‌ها و تهدیدها مطالعه و پژوهش نمایند و از این طریق به استقرار صلح عادلانه در افغانستان کمک نمایند. بدون شک استقرار صلح در افغانستان ابتدا باید از یک اجماع نخبگانی و یا توافق نخبگانی در میان نخبگان افغانستان بگذرد و در این زمینه انجام چنین مطالعات و پژوهش‌هایی بسیار مفید و موثر است.

۷- تضمین حمایت و ارتقاء از حقوق‌بشر بویژه برابری و عدم تبعیض و تبیین این حقوق، خدمات و امتیازات برای مردم افغانستان و دولتمردان: همانطور که در بخش قبلی مقاله اشاره گردید، حمایت و ارتقاء حقوق‌بشر یک امر کلیدی در جهت



استقرار صلح عادلانه می باشد. تحقیقات نشان می‌دهد که مفهوم صلح در روابط بین‌الملل نیز از معنای بسیط اولیه عدم جنگ در زمان شکل‌گیری سازمان ملل به سمت مفهوم مرکب و وسیع‌تر و گسترده‌تر همراه با حمایت و ارتقاء حقوق بشر توسعه پیدا کرده است. به عبارتی امروزه اسناد و مطالعات بین‌المللی نیز تایید می‌کند که بدون احترام به حقوق بشر امکان دستیابی به صلح عادلانه وجود ندارد و حق بهره‌مندی از صلح نیز خود یکی از حقوق اساسی بشر است و در سایه بهره‌مندی از حق صلح است که امکان بهره‌مندی از سایر حقوق بشر مانند حق توسعه و سایر حقوق نیز فراهم می‌گردد.

۸- مقابله با خشونت و افراط‌گری و تروریسم از سوی همه: یکی از ضرورت‌ها لازم در جهت تحقق صلح عادلانه، که مرتبط با حمایت و ارتقاء حقوق بشر نیز می‌باشد، مسئله مقابله با تروریسم، افراط‌گری و خشونت است. هیچ کشور و جامعه‌ای که در آن، تروریسم و افراط‌گری رشد کند، روی صلح و آرامش را نخواهد دید. متأسفانه افغانستان در طول ۵ دهه گذشته، همواره محلی برای خشونت، نا امنی، تروریسم و افراط‌گری بوده است. محل رشد القاعده، داعش و سایر گروه‌های تروریستی و افراطی در افغانستان بوده است. این گروه‌ها، افغانستان را به عنوان بهترین مکان برای استقرار و رشد خود شناسائی کرده‌اند. تنها در صورتی جامعه بین‌المللی و مردم افغانستان موفق به استقرار صلح در این کشور خواهند شد که زمینه‌ها، ریشه‌ها و عناصر رشد دهنده تروریسم، افراط‌گری و خشونت در افغانستان را شناسائی و در جهت ریشه‌کن کردن آن گام بردارند.

۹- لزوم توجه به فرهنگ بومی و مذهب و دیندار بودن مردم در افغانستان و پیوستگی دین و سیاست: یکی از عناصر لازم برای دستیابی به صلح حقیقی در افغانستان، توجه به عامل مذهب و دیندار بودن مردم در این کشور است. در طرح پیگیری شده طبق نظریه صلح لیبرال، این کشور تنها نام جمهوری اسلامی را یدک



می کشید ولی در عمل، تمام سیاست‌ها و قوانین و برنامه‌ریزی‌ها بر اساس الگوی سکولار و لیبرال بود، مدلی که در مورد افغانستان جواب نداد. زیرا قاطبه مردم افغانستان، دیندار و مذهبی می‌باشند. لذا مهم است که صلحی نیز که قرار است در افغانستان مستقر شود با لحاظ کردن این واقعیت و توجه داشتن به عامل دین و مذهب در افغانستان باشد.

نتیجه‌گیری

این مقاله تلاش کرد تا ضمن مروری بر سابقه نظریه صلح عادلانه در روابط بین‌الملل و تبیین عناصر لازم برای تحقق صلح عادلانه منطبق با آموزه‌های اسلامی، ضمن بررسی بحران افغانستان، علل ناکامی نظریه صلح لیبرال در این کشور را بررسی و ضمن شناسایی چالش‌ها بر اساس نظریه صلح عادلانه، ضمن کار بست این نظریه در مورد تحولات افغانستان، راهکار استقرار صلح در افغانستان بر اساس نظریه صلح عادلانه را ارائه دهد.

بر این اساس، ابتدا سابقه طرح نظریه صلح عادلانه در مطالعات غربی روابط بین‌الملل اشاره شد. سپس ضمن اشاره به اهمیت نظریه صلح عادلانه در روابط بین‌الملل، عناصر مورد نظر نظریه صلح عادلانه در روابط بین‌الملل که منطبق بر آموزه‌های اسلامی باشد شامل پیوستگی دین و سیاست، عدالت، حمایت و ارتقاء حقوق بشر، مقابله با تروریسم و افراط‌گری و خشونت، توجه به ظرفیت‌های بومی و همه اقوام و گروه‌ها و مذاهب، اهمیت استقلال و حق تعیین سرنوشت و حفظ عزت و استقلال و خودداری از مداخله خارجی، گذشت و ایثارگری و فداکاری در جهت استقرار صلح، مورد اشاره قرار گرفت.

سپس علل عدم موفقیت نظریه صلح لیبرال در استقرار صلح در افغانستان شامل



عدم عدالت، لحاظ نکردن منافع تمام گروه‌ها، در حاشیه قرار گرفتن سازمان ملل، نبود میانجی صادق، مدیریت ناعادلانه جهانی، نبود فرهنگ صلح و عدالت، گسترش تروریسم، افراطی‌گری و خشونت، منحرف شدن توجهات جهانی به سمت داعش و بهار عربی، لحاظ نکردن حقوق بشر و رعایت کرامت انسانی، توسعه نیافتگی نظام حقوق جهانی، دخالت قدرت‌های استبدادی در جهت منافع سیاسی خود و خدشه وارد کردن به استقلال افغانستان و عدم لحاظ فرهنگ بومی و محلی و پیشبرد طرح صلح لیبرال و سکولار بدون لحاظ پیوستگی دین و سیاست از جمله عناصر شکست شناسائی شد.

و نهایتاً در بخش پایانی مقاله راهکارهای مبتنی بر استقرار صلح عادلانه در افغانستان شامل توجه به نقش محوری سازمان ملل، اهمیت عنصر عدالت، استفاده از دیپلماسی مبتنی بر صلح عادلانه، تلاش در جهت فرهنگ‌سازی در زمینه صلح عادلانه، نقش مراکز پژوهشی و اندیشکده‌ای در استقرار صلح، تضمین از حمایت و ارتقای حقوق بشر، مقابله با خشونت و افراطی‌گری و لزوم توجه به عامل مذهب و دین و پیوستگی دین و سیاست به عنوان راهکارهای منطبق با نظریه صلح عادلانه برای دستیابی به صلح در افغانستان اشاره شد.



منابع

منابع فارسی

- ۱- بنگاش، ظفر، ۱۳۹۲، دیپلماسی صلح عادلانه در سیره پیامبر اعظم، ترجمه اکبر بتوئی به سفارش مجمع جهانی صلح اسلامی، ۱۱ خرداد ۱۳۹۲.
- ۲- جعفری پناه، مهدی، میرعلی، محمد علی، ۱۳۹۹، نقش خودسازی در تحقق صلح عادلانه با تأکید بر بیانیه گام دوم انقلاب، فصلنامه علمی پژوهشی سیاست متعالیه، سال ۸، شماره ۲۹.
- ۳- جنبش جهانی حقوق بشر، ۲۰۱۱، هفت اصل اساسی صلح عادلانه برای مردم افغانستان، سایت جنبش جهانی حقوق بشر (FIDH)، ۲۰۱۱/۱۱/۲۸، قابل دسترسی به آدرس <https://www.fidh.org/fa/>، تاریخ بازدید ۲۷ تیر ۱۴۰۰.
- ۴- سادات نژاد، سید محمد، ۱۳۹۶، نشست صلح عادلانه و شرافتمندانه به مثابه یک تئوری روابط بین الملل اسلامی، مرکز مطالعات سیاسی وزارت خارجه، شفقنا، قابل دسترسی به آدرس <https://www.shafaqna.com/news/390496/>.
- ۵- سادات نژاد، سید محمد، سادات نژاد، سید علی، ۱۳۹۹، چالش ها و راهکارهای دستیابی به صلح عادلانه در جهان امروز، فصلنامه صلح پژوهی اسلامی وابسته به جمعیت ندای صلح، دوره ۱، شماره ۳.
- ۶- صادقی، علی، هادیان، زهرا، ۱۳۹۸، بحران ژئوپلیتیک یمن نمونه‌ای از ناکارآمدی نظام بین الملل در برقراری صلح عادلانه و حفظ کرامت انسانی، مجله پویش در آموزش علوم انسانی، تابستان ۱۳۹۸، دوره چهارم، شماره ۱۵، صفحه ۷۱ تا ۸۴.



- ۷- میرمحمدی، معصومه سادات، ۱۳۹۰، مقایسه صلح پایدار در اندیشه انسان محور کانت و صلح عادلانه در اندیشه متفکران شیعی، معرفت ادیان، سال دوم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۰، صص ۱۱۷-۱۴۶.
- ۸- نمامیان، پیمان، سهراب بیگ، محمد، ۱۳۹۰، مبارزه با تروریسم راهبردی موثر در تحقق صلح عادلانه جهانی، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری.

منابع انگلیسی

- 9- Aggestam, Karin, Björkdahl, Annika , 'Introduction: The Study of Just and Durable Peace', in Karin Aggestam and Annika Björkdahl (eds), Rethinking Peace-building: The quest for just peace in the Middle East and the Western Balkans (Routledge, 2013) 1-16;
- 10- Allan, Pierre, Keller, Alexis (eds), What is a Just Peace?, (Oxford University Press, 2008);
- 11- Bar-Siman-Tov, Yaacov , Justice and Peace in the Israeli-Palestinian Conflict (Routledge, 2014).
- 12- Cahill, Lisa Sowle, 2003, Just Peacemaking: Theory, Practice, and Prospects, Journal of the Society of Christian Ethics, Vol. 23, No. 1, Spring/Summer 2003, Philosophy Documentation Center, pp 195-212.
- 13- Fabre, Cécile, Cosmopolitan Peace (Oxford University Press, 2016);
- 14- Fixdahl (n 3); Philpott, Daniel , Just and Unjust Peace: An Ethic of Political Reconciliation (Oxford University Press, 2012);



15- Persson, Anders , The EU and the Israeli-Palestinian Conflict, 1971–2013: In Pursuit of a Just Peace (Lexington Books, 2015);

16- Saed, Nader, An introduction to Conceptual Framework of Just Peace Discourse, in Saed, N, (ed), Right to Just Peace, Islamic World Peace Forum, p. 30.

17 -Stahn, Carsten, 2020, Just Peace After Conflict: Jus Post Bellum and the Justice of Peace, in Just Peace After Conflict, Edited by: Carsten Stahn and Jens Iverson, 2020, Oxford University Press, Oxford University Press, March 2021,

Stassen, Glen, 1998, Just peacemaking: Ten Practices for Abolishing War, originated from essay entitled The Unity, Realism and Obligatoriness of Just Peacemaking Theory,

18 -Stone, Ronald H., 2003, Realist Criticism of Just Peacemaking Theory, Spring/summer 2003, Philosophy Documentation Center, Journal of the Society of Christian Ethics, Vol. 23, No 1, pp 255-267